

صاحب‌نظران و حرکت به سوی مواضع و اندیشه‌های جدید است. ما در اینجا اندیشه سه متفکر بزرگ ایرانی معاصر، یعنی دکتر سیدحسین نصر، دکتر داریوش شایگان و دکتر رضا داوری را با توجه به دو حوزه قبل و بعد از انقلاب بررسی می‌کنیم:

دکتر سیدحسین نصر یکی از روشنفکران مهم ایرانی است که وجهه بین‌المللی او، اهمیت خاص نظریاتش را دو چندان می‌کند. او قبل از انقلاب در عرصه‌های فرهنگی، سمت‌های مهمی را در کشور داشت. وی از همان آغازین سال‌های «گفت‌وگو» (۱۳۴۰) در دانشگاه‌های معتبر و مهم دنیا مانند هاروارد، پرینستون، جرج واشینگتن و بالآخره ایران به تدریس پرداخته است. مهم‌ترین مشخصه افکار نصر، عرفان و تفکر سنت‌گرا و مقابله با امواج تجدد است. او از آثار سنت‌گرایان غرب مانند «رنه گنون»، «کومارا سوآمی»، «فریتیوف شوآن» و «تیتوس بورکهارت» در مقابله با تجدد بهره‌ها برد و خصوصاً از «گنون» و کتاب «بحران دنیای متجدد» تأثیر فراوان پذیرفت. او غرب را نه تنها در ثمرات، بلکه در بنیان‌ها و شالوده اصلی بی‌اعتبار می‌داند و آن را به خروسی سربریده تشبیه می‌کند که پیش از مردن، سریع و بی‌هوده به هر سو می‌جهد.

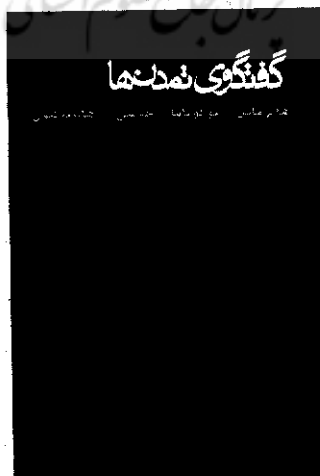
نصر جنبش انسان‌باورانه رنسانس را نقطه عطف شروع بیگانگی فلسفی تمدن‌های غرب و شرق می‌داند. او تمدن مدرن را تمدن «به شکست رسیده» توصیف می‌کند؛ شکستی چنان سخت که آدمی تردید دارد که در آینده بتواند راه به جایی بیابد. نصر در آغازین سال‌های بعد از انقلاب، دکتترین چهار بخشی زیر را برای ایران ارائه کرد: (۱) احیای سنت‌های فکری ایران؛ (۲) هشدار به ایرانیان در مورد ضرورت نگاه انتقادی به غرب؛ (۳) آگاه‌سازی ایرانیان از فرهنگ و تمدن‌های شرقی و آسیایی؛ (۴) ایجاد مصونیت برای فرهنگ اصیل ایرانی، در برابر فرهنگ و تکنولوژی غرب.

این دکتترین سراسر محافظه‌کارانه و درون‌گراست. البته نباید تصور کرد که او هیچ گفت‌وگویی را نمی‌پذیرد. نصر با



## رویکردهای نظری در گفت‌وگوی تمدن‌ها هابرماس، فوکویاما، خاتمی و هانتینگتون

تألیف: دکتر محمد منصورنژاد  
پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی،  
جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۱



این کتاب در حقیقت تاریخ گفت‌وگوی فرهنگ‌هاست که در سه فصل: ۱- اجزای اصلی گفت‌وگوی تمدن‌ها، ۲- سابقه بحث... و ۳- رویکردهای گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در نیمه دوم قرن بیستم تفصیل یافته است. صفحاتی از این کتاب را که متضمن گزارش مختصر آراء نویسندگان ایرانی است نقل می‌کنیم: اما نقل مطالب دلیل بر تأیید صحت و دقت آنها نیست.

**جریان انتقادی متأخر (بعد از انقلاب)**  
دوران انقالب در حقیقت زمان اوج اندیشه بازگشت به خویش و نفی غرب‌زدگی بود. بیشتر سنت‌گرایان از انقلاب ثمرات‌های ضدغربی و ضدجهانی ارائه کردند و خواستار فضای بسته و درون‌گرا شدند. چنانکه به وضوح گذشت، فضای روشنفکری پست‌مدرن قبل از انقلاب به دنبال بی‌ارتباطی نبود، بلکه عواقب بد تسلیم و تقلید را ذکر می‌کرد و در پی آفرینش هویت ملی - مذهبی بود. درد بی‌هویتی را آن قدر تأکید کردند که برخی به فکر نفی مطلق بیگانه افتادند. باید توجه داشت که از جمله ایام مهمی که بحث گفت‌وگوی فرهنگ‌ها به طور جدی در ایران در جریان بود، سال‌های پایانی حکومت پهلوی و قبل از انقلاب بود. اگر چه انقلاب و فضای متشنج آن چند سال فضای فرهنگی را دگرگون کرد، ولی به تدریج در سال‌های بعد از جنگ، این فضا مشخص‌تر شد. از مشخصه‌های این دوره، تغییر موضع برخی

عضویت در مؤسسه بین‌المللی فلسفه و تشکیل انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران، گامی مهم در این راستا برداشت. او برخی اهداف این انجمن را ممکن ساختن پژوهش گسترده در زمینه فلسفه تطبیقی، آگاه ساختن ایرانیان از سنت‌های فکری تمدن‌های دیگر شرق و غرب، تشویق به روبرویی فکری با جهان مدرن، و سرانجام بحث درباره مسائل گوناگونی دانست که انسان مدرن از نظرگاه سنت با آنها روبرو است.

او در این انجمن گروهی از دانشوران مهم شرق و غرب را گرد هم آورد و جایگاهی برای این گفت‌وگو فراهم ساخت. همچنین می‌توان او را بانی ایجاد گفت‌وگوهای مهم و درازمدت بین علامه طباطبایی و هانری کربن دانست که حدود ۲۰ سال و تا سال ۱۳۵۶ به طول انجامید. انتقادات تند نصر از تجدد، برای علاقه‌مندان گفت‌وگو و ارتباط نگران‌کننده است. او همواره این موضع موعظه را در مورد انحطاط غربی دارد و می‌گوید: خردی که از مکاشفه و عقل کل، بریده شده باشد، چیزی جز ابزاری اهریمنی نیست، که به پراکندگی و سرانجام نابودی می‌انجامد.

از مهم‌ترین افرادی که صریحاً پیرامون گفت‌وگوی تمدن‌ها و خصوصاً گفت‌وگوی شرق و غرب در قبل و بعد از انقلاب اظهار نظر کرد، دکتر داریوش شایگان است. شایگان از پانزده سالگی به مدت شش سال در انگلستان تحصیل خود را در غرب گذرانده و بعد از مسافرت کوتاهی به تهران برای تکمیل مطالعات به سوربن فرانسه رفت. در آنجا به مطالعات شرق‌شناسی و خصوصاً هند پرداخت و در غرب با شرق آشنا شد. در مراجعت به تهران درس هندشناسی را در دانشگاه تهران عهده‌دار شد. از مهم‌ترین اقدامات او بنیان‌گذاری «مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها» است. این مرکز در یکی، دو سال قبل از انقلاب بحث‌های مهمی ارائه داد. از کارهای مهم این مرکز، سمپوزیومی تحت عنوان «آیا تسلط تفکر غربی، امکان گفت‌وگوی میان فرهنگ‌ها را میسر می‌سازد؟» بود. شایگان به این سؤال جواب منفی داد، زیرا معتقد

بود که سیر تفکر غربی در جهت بطلان تدریجی جمله معتقداتی بوده است که میراث معنوی تمدن‌های آسیایی را تشکیل می‌دهند. او در مورد موقعیت ایران می‌گوید:

«ایران در محل تلاقی دو جهانی واقع شده، که بدون ابراز خشونت نمی‌توانند هم‌زیستی کنند... در برابر حالت تهاجم تفکر غربی - که مدعی عینی بودن و تجربی بودن است و دستاوردهای عظیم مادی، کارآیی آن را تأیید می‌کند - ارزش‌های عینی تمدن ما که بر محور دید مثالی جهان قرار دارد - در هم فرو می‌ریزد. دید شاعرانه ما از جهان، ناهمخوان، شکننده، گذشته‌گرا و حتی برای بسیاری، مانند ترمزی در کار پیشرفت به نظر می‌رسد.»

او می‌گوید در بسیاری از موارد، معارضه‌های تمدنی، خود نوعی هم‌سخنی و هم‌دلی ایجاد می‌کند، ولی معارضه غرب این گونه نیست و بسیار ناجوانمردانه بر ما می‌تازد. شایگان بارها تأکید کرده است: «در برابر فرهنگی که به مهاجم‌ترین وجه، هستی ما را تهدید می‌کند، ما حق سکوت نداریم.»

شایگان می‌گوید بایدگر در پاسخ این سؤال که آیا غرب و شرق می‌توانند هم‌زبانی پیدا کنند؟ گفت: گفت‌وگو بین آنها بسیار مشکل است زیرا آنها خانه وجود (House desseins) مشترک (به تعبیری زبان مشترک) ندارند. بنابراین اگر بخواهیم گفت‌وگویمان در حد شعارهای روزمره بین‌المللی - که مانند گفت‌وگوی واهی ناشنویان است - نباشد باید بر اساس اصالت طرفین گفت‌وگو کنیم. غرض یافتن توافق نیست، بلکه به جست‌وجوی یک نوع ارتباط همدلانه‌ایم. می‌بینیم که نوعی گفت‌وگو و ارتباط هم‌دلانه، حداقل در حد رفع نخاصم و تحدید حوزه منازعه مورد توصیه است. شایگان در تمایز شرق و غرب می‌گوید:

«هر انسانی هم شرق خود را دارد هم غرب خود را. غرض آن نیست که یکی به زبان دیگری موعظه‌ای بشود و نه حتی یکی علیه دیگری علم شود. بلکه آن است که به

هر یک سهم شایسته داده شود.»

این سخنان به تدریج نوعی گفت‌وگو با حفظ جایگاه طرفین را ایجاد می‌کرد. اما در فضای حوالی انقلاب و بعد از آن دگرذیسی مهمی که در افکار شایگان ایجاد شد، باعث شد اعلام کند که تمدن‌های آسیایی و آفریقایی سال‌هاست که به تعطیلات تاریخی رفته‌اند و وجود خارجی و عینی مهمی ندارند. او سخن از یک نوع غرب‌زدگی آگاهانه می‌کند و می‌گوید غرب‌زدگی، ناآگاهانه فاصله‌ای عظیم بین حقیقت و واقعیت ایجاد می‌کند و این اساسی‌ترین جای اشکال است. او همچنین اروپا را غنی‌ترین و متنوع‌ترین فرهنگ کره زمین می‌داند. و مشکل جهان اسلام را نیاگونگی (آناویسم) عنوان می‌کند و می‌گوید: «مشکل جهان اسلام، در نیاگونگی (آناویسم) دست و پاگیر آن، در عکس‌الععمل‌های دفاعی آن، در گرفتاری‌های فکری آن و بیش از همه در این ادعای واهی نهفته است که برای تمامی مسائل جهان پاسخ‌های حاضر و آماده‌ای دارد. ما باید مقداری فروتنی و درک نسبی بودن ارزش‌ها را یاد بگیریم.»

او همچنین به همگرا شدن جهان در رفع مشکلات اشاره می‌کند:

«امروزه، مشکلات غرب دیگر تنها به غرب منحصر نمی‌شود بلکه به مشکلات سیاره بدل شده‌اند؛ مشکلات ما نیز هستند. و فایده این دوران، در همین است که این بحران، تنها با همگرایی کوشش‌ها از همه جوانب، حل خواهد شد.»

در ادامه فضای تعریف غرب به عنوان «دیگری مهاجم» - که باید با آن محافظه کارانه مواجه شد - باید از دکتر رضا داوری، فیلسوف ایرانی نام برد که برخلاف شایگان و نصر، غالب عمر را در ایران به سر برده است. او خصوصاً بعد از انقلاب به عنوان مشاور خوبی در سمت‌های مهم فرهنگی، با انقلاب هم‌فکری کرده و آرای او از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. او ریشه غرب و غرب‌زدگی را در اومانیسیم می‌داند و تجدد را ثمره درختی تلقی می‌کند که در سرزمین غرب رویده و ریشه آن اومانیسیم است:

«درخت تجدد همه زمین را فراگرفته و ما سال‌هاست در زیر یکی از شاخه‌های پژمرده و خشیکده درخت تجدد، به سر می‌بریم و هنوز هم این سایه خشکیده، بالای سر ماست... با این شاخه خشک، چه باید کرد؟»

داوری صریحاً به همه روشنفکران اسلامی هشدار می‌دهد تا متوجه باشند که غرب را نباید یک تمامیت، یک کل یک پارچه و یک جوهر تلقی کرد چرا که دنیای غیرغربی نمی‌تواند چیزهایی را به دلخواه خود از آن برگزیند. از نگاه او تنها راه حل برای غرب آن است که از خودخواهی جمعی و فردی و انسان‌باوری دست بردارد، شک‌آوری خود را رد کند و درخت پوسیده تجدد را از ریشه برکند. اما این کارها را نمی‌توان از راه فرآیند مبادله فرهنگی انجام داد. او عقیده دارد که جوامع شرقی نه با فرد فرد غربیان بلکه با یک غرب یکپارچه روبه‌رو هستند.

علاوه بر این، چون او تمدن غرب را فرعی بر فلسفه غرب می‌داند، آفرینش یک خرد نوین را در بحران کنونی برای رویارویی با فلسفه غرب، ضروری می‌داند. او کشورهایی مثل ژاپن را مثال می‌زند که در علم و تکنولوژی و هنر ادبیات به غرب رسیده‌اند اما هرگز فیلسوف مهمی را ارائه نکرده‌اند. علت آن است که غرب (یعنی مقتدایشان) هم به پایان عصر فلسفه و در نتیجه به پایان تمدن خود رسیده و به همین جهت، ساماندهی تفکر تازه و نویی که بتواند در سراسر جهان فراگیر شود، باید مدنظر متفکران قرار گیرد.

داوری نیز مانند شایگان، غرب‌زدگی را - که ظاهراً هر نوع اقبال به غرب را شامل می‌شود - به دو نوع تقسیم می‌کند: غرب‌زدگی فعال، یعنی آنچه برخی کشورها مثل روسیه، ژاپن و آمریکای شمالی به آن تن دادند؛ و غرب‌زدگی منفعل، یعنی آنچه در این صد و پنجاه سال در ایران رخ داد. به این ترتیب غرب‌زدگی فعال راهی بود که اگر حداقل به آن تن می‌دادیم، وضعیتی بسیار بهتر از حالت امروزی داشتیم. به این ترتیب می‌بینیم که داوری نیز مانند دیگر

پست‌مدرن‌ها، هرگز بی‌توجهی به پارادایم عظیم تمدن غربی را که کل جهان را تسخیر کرده، توصیه نمی‌کند. او بارها تأکید می‌کند که هیچ قومی نمی‌تواند از غرب روی بگرداند و سیر درست در طریق غرب، بهتر از درماندگی و اماندگی است. به عقیده او تمام عالم در عصر کنونی، غرب‌زده است و برای اینکه قومی بتواند از غرب‌زدگی منحن نجات پیدا کند، آشنایی با تمامیت تاریخ غرب ضرورت دارد. ولی باید دانست که هرگز این آشنایی محض کافی نیست.

داوری خود از حکمای بزرگ غربی مانند هایدگر تأثیر بسیار پذیرفته و حتی او را دانی بزرگ عصر ما و آموزگار تفکر آینده خوانده است، گرچه هایدگر را غربی تمام‌عیار نمی‌داند. داوری امثال هایدگر را از بین غربیان به عنوان اعتراف‌کنندگان به زوال تجدد، انتخاب و مطرح کرده و به مدد فلسفه و تفکر امثال هایدگر، نیچه و هگل به رویارویی با دیگر نظریه‌پردازان فلسفه غرب مثل پوپر می‌پردازد. داوری شدیداً به افکار مدرن داخلی مثل سروش می‌تازد:

«ما در زمانه پست‌مدرن، طالب مدرن و مدرنیته شده‌ایم! خود این، یک تراژدی است. ما در زمانی که بشر بی‌تاریخ شده است و تاریخ ندارد، می‌خواهیم یک تاریخی را متحقق کنیم.»

جمع‌بندی: مشخصات کلی دوران انتقادی بعد از انقلاب عبارتند از:

۱. ظهور انقلاب اسلامی به عنوان انقلابی فرهنگی، در بازگشت به خویش با ماهیتی پست‌مدرنیستی، سبب رونق‌گیری جدی‌تر بنیادگرایی شد. برخی به طور افراطی قرائت‌های درون‌گرا و سنت‌پرستانه از انقلاب ارائه کردند، اما به تدریج غرب به عنوان واقعیت جهان پذیرفته شد و طیف وسیع موضع‌گیری ایجاد شد.

۲. پشت سر گذاردن صد و پنجاه سال کشمکش، سبب ایجاد فضای پخته‌تری در موضع‌گیری‌ها شد. پست‌مدرن‌ها به انتقادات اساسی‌تری پرداختند و اصول اساسی مدرنیته را به چالش کشیدند. اما همین پست‌مدرن‌ها ضرورت همراهی با فضای غرب (به عنوان تمدن غالب جهان)

را مطرح کردند. آنان غرب را قابل‌گزینش و تفکیک‌پذیر خواندند.

۳. در سال‌های آغازین گفتمان هویت اسلامی - جهانی در حال شکل‌گیری بود، اما به تدریج گفتمان گفت‌وگو غالب شد و امروزه گفتمان اصلی کشور را تشکیل می‌دهد. آنچه به طور جدی بر بازخوانی و بازشناسی آن توسط منتقدان غرب تأکید شد، هویت تاریخی و فرهنگی بود. گرچه به طور مطلق تمام فرهنگ تاریخی تأیید نشد، اما به هر حال تداوم کلیت این سیر تاریخی و عدم ایجاد گسیختگی در این سیر بیان شد.

۴. در خلال این سال‌ها به تدریج فضای سنتی حوزه‌های علمیه نیز با جدی‌تر گرفتن غرب، به بحث و بررسی بنیادی‌تر نظریات آنها می‌پردازد و خود را برای رویارویی با غرب آماده می‌کند.

۵. در نزد همه متفکران این دوره، در بازشناسی و رویارویی با غرب باید با دقت وارد عمل شد و نگرش لازم در هنگام این رویارویی، یک نگرش انتقادی صرف است، چرا که اختلافات بنیادین بین روح غرب و روح شرق وجود دارد.

### مدرنیسم متأخر

در طول دوران انقلاب گرایش مقابلی هم به عنوان حامی مدرنیته، در جامعه حضور جدی داشته که می‌توان آن را مدرنیسم متأخر (Late Modern) نامید. این گروه همواره مقابله‌ای منتقدانه، به منتقدان مدرنیته غربی داشته‌اند. سخن اصلی آنان این است که تنها چاره فعلی ما حرکت به سوی مبانی مدرنیته و مدرن‌شدن جامعه است تا بتوانیم در جهان مدرن امروز حضور جسدی داشته باشیم. تکرار حرف‌های منتقدانه غربیان به تجدد، از زبان جامعه‌ای که تکنولوژی صد سال پیش غرب را نیز ندارد، بسیار خنده‌دار و مضحک است. دکتر سیدجواد طباطبایی و دکتر عبدالکریم سروش در این دسته قرار می‌گیرند.

از اندیشمندان برجسته این طرز فکر عبدالکریم سروش است که در بسیاری موارد در مقابل اندیشه‌های رضا داوری، سید حسین نصر و داریوش شایگان



منتقدانه ایستادگی کرد. گرچه سروش اخیراً به گرایشات شالوده‌شکنا به بسیار نزدیک شده و شاید بتوان او را از منادیان دیکانستراکتیویسم در داخل کشور دانست - اما سیری بر اندیشه‌های مهم او در خلال سال‌های انقلاب - ضروری و مهم می‌نماید. سروش از همان آغازین سال‌ها تلاشی را در جهت عصرگرایی و زمان‌گرایی فرهنگی و دینی آغاز کرد. او در صدد برآمد تا مکانیزم تحولانی را که در زمان گفت‌وگوهای فرهنگی در سنت‌ها به وجود می‌آید تئوریزه کند و قبض و بسطی را که احیاناً در آنها ایجاد می‌شود به همگان نشان دهد. به نظر او چون عقل وحشی، فلسفه بی‌وطن و دانش بدون مرز و جغرافیاست، زمان و محل تولد، نمی‌تواند معیاری ارزشی برای اندازه‌گیری درستی یا حقانیت عقاید باشد.

سروش محصولات غرب را از هم تفکیک و ما را در پذیرش آنها مختار می‌کند. او که به مبادلات فرهنگی معتقد است، تأکید می‌کند که این مبادلات نباید به منظور تسلیم شدن یا محکوم کردن صورت گیرد، بلکه در تبادل فرهنگی مراد تحلیل و تغذیه از یکدیگر است. او ایرانیان را وارث و حامل سه فرهنگ ملی (پیش از اسلام)، دینی و غربی دانسته و راه کمال آنها را در آشنی دادن و بازارایی این سه - به جای برتری دادن و تفرق هر یک بر دیگر موارد - می‌داند. به این ترتیب «دیگر بود غرب» به یکی از اجزای زندگی خودی و هویت درونی تبدیل می‌شود و این تلاطم فرهنگی، همیشه در عرصه روابط ملل برقرار بوده است. سروش به همه مدافعان «گفتمان بازگشت» می‌تازد و می‌گوید که از آثار آنان، هیچ راه حلی بیرون نمی‌آید. حرف آنان جز بی‌ادبی را در بر ندارد و فقط می‌گویند که حوالت تاریخی ما این بوده است. در واقع اسیر نوعی جبر تاریخی شده‌اند. اما سروش علی‌رغم انتقاد بر تاریخ باووری پست‌مدرن‌ها، خود در برخی نظریاتش به آن تن می‌دهد. مثلاً شدیداً به کسانی که به دنبال تأسیس تمدن اسلامی هستند، هشدار می‌دهد.



این کتاب در تأیید و توضیح گفت‌وگوی تمدن‌ها نوشته شده است. قسمت هایی از فصل سوم آن را که به بحث فیلسوفان در این باره اختصاص یافته است نقل می‌کنیم. نویسنده محترم فیلسوفانی را که دیالوگ را دشوار دانسته و شرایط کنونی را نامناسب برای آن دانسته‌اند مخالف دیالوگ معرفی کرده است. وقتی ما با چیزی موافقیم و آن را می‌خواهیم ضرورتاً آن را آسان باب نمی‌دانیم فیلسوفانی که مؤلف محترم آنها را مخالف دیالوگ خوانده است مشکلات کار را باز گفته‌اند. آنها طالب دیالوگند و اگر نبودند به آن نمی‌پرداختند. مع هذا مطالعه کتاب که صفحاتی از آن نقل می‌شود مفید است.

... شماری از نویسندگان و صاحب‌نظران، با ابتدا به مبانی مختلف تاریخی، فلسفی، یا عملی (پراگماتیکی) مدعی‌اند که برقراری همدوسی و تلائم لازم میان دیدگاه‌های مختلف که شرط ضروری آغاز گفت‌وگو و تداوم آن است، «امکان‌پذیر» نیست. از دیدگاه این نویسندگان، گفت‌وگو با معانی‌ای که برای آن در نظر گرفته شد، میان گروه‌ها یا اقوام یا تمدن‌های مختلف «ناممکن» است.

نظریه «غیرممکن» بودن «گفت‌وگو» موضوعی است که می‌باید به نحو مستقل بدان پرداخته شود. در آنچه در پی می‌آید به اختصار استدلال برخی از مدافعان این نظریه بازگو می‌شود و آن‌گاه دلایل ناقص این آرا به اجمال ذکر خواهد شد.

ساموئل هانتینگتن، متخصص علوم سیاسی، در کتاب خود، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی این نظریه را بسط داده است که تشابهات فرهنگی، راه را برای همکاری میان افراد هموار می‌سازند در حالی که اختلافات فرهنگی به تعرض و مخاصمه دامن می‌زنند.

در اواخر دهه ۱۹۸۰ جهان کمونیست سقوط کرد، و نظام جهانی جنگ سرد به تاریخ پیوست. در دوره مابعد جنگ سرد، مهم‌ترین تمایزات میان مردمان، تمایزهای عقیدتی، سیاسی، یا اقتصادی نیست. تمایزهای فرهنگی است... در این جهان

## گفت‌وگو در جهان واقعی

علی پایا، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۱

